

جنبش کمونیستی، تشکل توده‌ای و دو انحراف ناصحیح

در حال حاضر شمار زیادی از کمونیست‌ها از جمع‌آوری، سازمان‌دهی و متشکل کردن نیروی انقلاب درک بسیار محدود و تقلیل‌گرایانه‌ای دارند. به‌طور عمده در یک مفهوم عملی (عمل‌گرایانه): با در نظر گرفتن تلفیق کار علنی و مخفی، سوال ضروری اساسی در مقابل هر کمونیست انقلابی این است که برای انجام کدامین وظایف و با چه رویکردی مردم زحمتکش را باید آگاه، بسیج و متشکل نماید؟

ما کمونیست‌ها نیاز داریم همواره یک کمونیست باشیم و مانند یک کمونیست حرکت کنیم، و در نظر داشته باشیم که تئوری عامل دینامیک (پویایی) علم کمونیسم می‌باشد.

چرا تئوری عامل تعیین‌کننده است؟ اینکه چگونه ما از جهان پیرامون خویش به همان صورتی که هست و در آن زندگی میکنیم، به چشم انداز و شناختی در جهت تغییر و در انطباق با آن (واقعیت عینی) دست پیدا میکنیم؟ اینکه چگونه می‌توانیم درک خود را حتی از یک سوال مشخص تغییر دهیم (و یا وقتی در ارتباط با یک واقعه غیرمترقبه قرار می‌گیریم) چگونه می‌توانیم بینش خود را در مورد همه‌چیز تغییر دهیم؟ زمانی که در این مورد عمیقتر فکر کنیم به این نتیجه می‌رسیم که: این کار را تنها از طریق یک رویکرد متفاوت رادیکال (ماتریالیسم دیالکتیک) برای درک پدیده‌ها و حقیقت عینی می‌توانیم انجام دهیم، به‌خصوص ما نیاز داریم همواره مانند یک کمونیست که در پروژه تغییر جهان درگیر است علمی برخورد کنیم، چرا که در مقابل کمونیست‌ها راهی مگر یک رویکرد علمی برای تغییر واقعیت عینی قابل تصور نیست، یعنی ضروری است که تلاش کنیم با رویکردی علمی به آن نتایجی که برای رسیدن به آن‌ها در طول مبارزه در برابر خود قرار داده‌ایم، دست‌یابیم. اگر تئوری با واقعیت مطابقت داشته باشد به نتایج صحیح برای تغییر واقعیت عینی دست پیدا کرده ایم در غیر این صورت تئوری که مطابقتی با ضرورت (واقعیت عینی) نداشته باشد

ناصریح است و به نتیجه معکوس منتهی خواهد شد. چنین است معیار جدایی سُرّه از ناسُرّه در ارتباط با تشخیص تئوری صحیح علمی از ناصحیح غیر علمی (ماتریالیسم مکانیکی).

در حال حاضر، از نظر رابطه بین تئوری و پراتیک (عمل)، دو خطا و یا انحراف اساسی وجود دارد که می‌تواند ما را به زمین زده و از چاله‌ای به چاله‌ی دیگر و سرانجام به چاه عمیقی که راه گریزی از آن نیست، بیندازد. آنچه در این دو خطای انحرافی مشترک است جدا کردن تئوری و پراتیک انقلابی از یکدیگر می‌باشد.

۱

خطای اول در اصل یک خطای اسکولاستیسم (مدرسه‌ای و دانشگاه‌گرایی، ملا نقطی و به یک‌کلام کرم کتاب داشتن- صرفاً و صرفاً خواندن کتاب‌های کلاسیک م-ل-) است. به این مفهوم که مطالعه تئوری به یک روش آکادمیکی که از پراتیک کاملاً جدا و از کار مفید کمونیستی برای تغییر جهان طلاق گرفته، تقلیل می‌یابد. اگر در دهه اول بعد از پایان موج انقلابات کمونیستی در قرن بیستم با احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی (با مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و فروپاشی نظام سوسیال امپریالیسم شوروی در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰) و یورش ضدانقلاب نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی در عرصه جهانی (علیه جنبش کمونیستی بین‌المللی) تأثیرات مخرب و واقعی خویش را نیز از جمله بر جنبش انقلابی کمونیستی ایران نیز گذارده بود تا آنجا که برخی آن‌چنان مذهبی‌وار، جدای از پراتیک تغییر جهان و به‌طور دگماتیک به خواندن تمام آثار مارکس و انگلس، لنین و مائو پناه برده بودند (اثرات چنان انحرافی در اساسنامه‌های احزاب و گروه‌های منتسب به جنبش کمونیستی نسل قدیم از بین نرفته است و برداشت‌های دگماتیسم و کپی‌برداری‌شان کماکان وجود دارد و از آن گسست نشده است) تا جایی که، امروزه و در شرایط کنونی چنان انحرافی به شکل صورت ناخالص (مغشوشانه) و به شکل نوین دیگری خود را بروز داده و دوباره سربلند

کرده است که می‌توان آن را به‌صورت "آموختن مناظره"های نومیدانه که تئوری را به‌عنوان نوعی از "راز معبد دانش" که حافظ و جایگزین یک شیوه زندگی "کمونیستی" است تقلیل می‌دهد؛ و این انحرافی بسیار خطرناک است.

۲

انحراف و خطای دیگری نیز وجود دارد که پراتیک (یا عمل‌گرایی) را بالاتر از تئوری و مقدم بر آن قرار می‌دهد، و یگراست به چاله‌چوله نظریه "عمل؛ عمل؛ و عمل کردن" یا "عمل کردن، اعمال نیروی عملی و کار عملی" سقوط می‌کند؛ و یا این انحراف بخش دیگری از رفقا را اساساً آن‌چنان به انجام کار عملی و صرفاً پیش برد وظایف عملی سوق می‌دهد که ناگزیر به غفلت در و به فراموش کردن نقش تئوری به‌عنوان راهنمای عمل نه‌تنها به‌طور فوری، اما در یک مفهوم کلی می‌کشاند. به‌نوعی می‌توان گفت که عدم توازن دینامیک بین این دو (تئوری و پراتیک)، نیروها را مداومان از این سمت ترازو به سمت کفه دیگر ترازو می‌کشاند و بدین ترتیب هرچند نیرویی که تغییر جایگاه داده در ابتدای امر احساس رضایت از سنگینی وزنه خود می‌کند، ولی درنهایت و در بر خود به آن واقعیت پوچی که از کفه دیگر ترازو در ذهن خود ساخته، یا سرخورده و کنج نشین خواهد شد و یا سیر باطل رهبری ناصحیح تشکلات توده‌ای را تکرار کرده و پیشه راه خویش می‌کند.

در شرایط کنونی از میان این دو انحراف در درون جنبش انقلابی کمونیستی، در محافل واقعا مترقی و رادیکال و در جامعه به‌طور گسترده‌تر، این روند انحرافی دوم یعنی کم‌بهایی دادن به نقش تئوری و ارتباط دیالکتیکی‌اش با پراتیک، به‌مراتب بیشتر است.

و هم‌اکنون این‌یک مشکل واقعی پیش‌اروی جنبش کمونیستی جهانی و از جمله جنبش کمونیستی ایران است. چراکه اولاً، درک نظری افراد حتی بر درجه و حدت انگیزه‌ی آن‌ها که طبق آن خواهان پیشبرد عمل انقلابی به اشکال مختلف هستند، و درکشان را از اینکه چرا انجام عملکرد (پراتیک) انقلابی مهم است و در چه جای مناسبی قرار خواهد گرفت، تحت تأثیر قرار داده و خواهد داد.

با این حال و اساساً، اتکا و چنگ زدن به تئوری انقلابی برای افرادی که می‌خواهند درکشان را به‌طور کلی بر یک پایه علمی عمیق‌تر در مورد نیاز، احتمال، اساس، راهبرد، روش، مسیر و اهداف انقلاب استوار سازند، ضروری است. زیرا بدون تئوری انقلابی ساختن جنبش انقلابی محال است.

بنابراین آن دو خطای (اشتباه) بسیار مضر فوق‌الذکر می‌تواند ما را در تقابل با درک رابطه دیالکتیکی میان تئوری سنتز نوین و پراتیک مشخص مرتبط با آن در روند جمع‌آوری نیروهای انقلاب کمونیستی، و ساختن هسته‌های انقلابی سرخ قرار دهد. و نیاز است یکبار دیگر بر این تأکید شود که هر دو این خطاهای انحرافی به قطع ارتباط تئوری از پراتیک بدین گونه منجر می‌شود که:

۱- اگر مانند افرادی عمل کنید و چنین معتقد و منتظر باشید که: «همه چیز را همچون "عالم دانایی" که کاملاً بر تئوری انقلابی مسلط باشد و به‌طور خاص به سنتز نوین کاملی از کمونیسم برای پیشروی دست پیدا کنید»، واقعا نمی‌توانید کمکی و یا نقش معناداری در جنبش برای انقلاب کمونیستی بازی کنید. چنین جهت‌گیری اشتباه، غیر علمی، و واقعا مضر است، و ما را از شکستن شکاف مرگبار بین اینکه در حال حاضر چقدر نیروی انقلابی کوچک و تا حد زیادی بی‌ثمری هستیم و نیازمان به بزرگ شدن و از اثر مفید کمونیستی گذاشتنمان

بازداشته و جلوگیری می‌کند. به‌طور خلاصه، ما با چنان نوع تفکر و رویکردی هرگز قادر نخواهیم شد هزاران نفر را به‌صاف مقدم مبارزه آورده، به جهت‌گیری و آموزش هزاران نفر به طریق انقلابی درحالی‌که باید در میان میلیون‌ها نفر نفوذ کنیم و قلبشان را تسخیر نماییم، دست‌یابیم.

۲- به‌عنوان یک کمونیست انقلابی به این شیوه عمل کردن که تو گویی تا زمانی که مردم "در اطرافمان" هستند (کدام مردم!)، "مثل ما با رژیم مخالف‌اند" و "اینجا و آنجا کارهایی را انجام می‌دهند" (چه‌کاری، با چه رویکردی و با چه چشم‌اندازی و بر مبنای کدام منافع طبقاتی!)، به این مفهوم است که واقعا برای این کمونیست‌ها ضرورت مسلح شدن به تئوری انقلابی و به‌طور خاص سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا جا نیفتاده است. با چنان نوع تفکر و رویکردی ما هرگز قادر به پیشروی به سمت جلو (بخوان آینده)، جلب، سازمان‌دهی و آموزش هزاران نفر به طریقه‌ی انقلابی برای نفوذ در میلیون‌ها نفر نخواهیم بود، و تنها ممکن است برای مدت‌زمان معینی برخی از افراد را جلب کنیم، اما نمی‌توانیم آن‌ها را به چنان موقعیت و سطح آموزشی به طریق واقعا انقلابی برسانیم. و دیر یا زود آن‌ها به احتمال قوی دیگر "در اطرافمان" برای "انجام دادن کارهایی" در "اینجا و آنجا" نخواهند بود، چون کادرهای پیشرو که قرار است جنبش توده و توده‌های متشکل در آن را در مبارزات مشخص با تئوری سنتز نوین آشنا کرده چنین نکرده‌اند و برای همین دید درازمدت استراتژیک کسب قدرت سیاسی را به خاطر اینکه خود کادرها به تئوری سنتز نوین یا کمونیسم نوین عمیقاً مسلح نیستند به توده‌ها منتقل ننموده‌اند.

ضروری است که به نکته‌ی حائز اهمیت دیگری در ارتباط با اهمیت‌ندادن به نقش تئوری انقلابی نیز اشاره شود.

کمونیستها همواره به کار اشتراکی و تشکلیابی اعتقاد راسخ دارند. کمونیستی که به سازمان‌یابی و تشکل‌دهی اهمیت ندهد و در یک تشکل درگیر نباشد هنوز نمی‌تواند خود را کمونیست انقلابی بخواند. بیخود نیست که کمونیست‌ها(و به‌ویژه کمونیست‌های معتقد به سنتز نوین) برای به وجود آوردن هسته‌های سرخ ۳ تا ۵ نفره در جنبش کمونیستی تأکید ویژه‌ای می‌نمایند.

با وجود این باز می‌بینیم که شوربختانه رفقای نیمه‌راه زمزمه‌هایی سر می‌دهند که نه تنها به امر ساختن هسته‌ها کمک نمی‌کند، بلکه در مقابل آن سنگ اندازی نیز میکنند. مثلاً رفیقی به‌تازگی نظر خویش را به این صورت بیان داشته است که: «راجع به مسئولیت‌پذیری هم هرکس مطابق با وجدان و توانش گام‌هایی در راستای اهدافش برمی‌دارد و کسی نمی‌تواند حد و حدود برای دیگری تعیین کند که بر اساس تطابق با آن فرض بگیرد که مسئولیت‌پذیر است یا خیر.»

به یک مفهوم واقعی این دوست ما می‌خواهد کار اشتراکی و تشکیلاتی که باید تحت رهبری یک هسته مستحکم با انعطاف‌پذیری زیاد انجام پذیرد را زیر سؤال برده و می‌گوید هیچ فرد و مرکزی نمی‌تواند تعیین کند حدود مسئولیت دیگران را تعیین کند. و به عقیده‌ی ایشان هر کس "مطابق با وجدان و توانش گام‌هایی در راستای اهدافش" باید بردارد!

این نظر را به‌طور دیالکتیکی بشکافیم که در عمیق‌ترین لایه درونی، مفهومش چیست؟ یعنی من می‌توانم در یک گروه یا سازمان باشم و یا قبلاً بوده باشم و اهداف گروه را به "اهداف خودم تقلیل دهم"، چون فعلاً نمی‌خواهم اهداف مشخص‌شده از طرف هسته مستحکم گروه یا سازمان را به‌پیش ببرم. و آن اهداف را می‌شکنم و قطعه‌قطعه می‌کنم و خودم تعیین می‌کنم چقدر از آن هدفی که شورای رهبری گروه تعیین کرده است را به‌پیش ببرم! هرکدام را که مطابق با سلیقه و توانم باشد، بطور ابزار گرایانه انتخاب می‌کنم، و تازه "آنچه برگزیده‌ام" یا آن قطعه‌ای که انتخاب کرده‌ام را "مطابق وجدانم" (بخوان افکار و جهت‌گیری و نظر سیاسی‌ام!) مطابق هدف خودم انجام می‌دهم! برای همین هم هست که می‌گوید "گام‌هایی در

راستای اهدافش برمی‌دارد"، و نه اهداف تعیین‌شده توسط رهبری گروه! چرا؟ چون واقعا باهدفی که تعیین‌شده موافق نیستم و قصد عملی کردن آن را به همان‌گونه و با همان رویکردی که تعیین‌شده، ندارم! و به‌جای اینکه تضادهایی که بر سر راه پیشبرد آن اهداف و مهم‌تر هدف نهایی (بنا نهادن کمونیسم در سراسر جهان) وجود دارد را حل کند، بدون توجه به آن و بدون توجه به اینکه باید همیشه کمونیسم باشیم می‌خواهد "در حد توانش" و "مطابق وجدانش" با رویکرد ماتریالیسم متافیزیکی و اکونومیسم "آنچه می‌تواند" را در شرایط کنونی و آنی انجام می‌دهد! این سفسطه‌گری، و قافیه‌بافی‌ها و نقش سوپرمن دنیای مجازی را ایفا کردن آنهم در دورانی که نظام سرمایه‌داری در هر ثانیه، هر دقیقه و ۲۴ ساعت در روز و ۷ روز هفته دارد حملات جنایت‌بار و ستمگرانه‌ای را علیه میلیون‌ها نفر از توده‌های تحت ستم و استثمار به‌پیش می‌برد، صرفا توجیهی است برای فرار از مسئولیت‌پذیری و بازگذاشتن راه‌های حملات بورژوازی.

اگر فردی که ادعای کمونیست بودن را دارد و می‌خواهد در جهت رهایی بشریت و اعتلای جنبش کمونیستی گام‌های مثمر ثمری با رویکرد علمی بردارد، و در ارتباط با توده‌های تحت ستم نتواند حداقل یک هسته‌ی ۳ یا ۵ نفره را به وجود آورده و رهبری کند، نمی‌تواند ادعای کمونیست بودن را داشته باشد. و در خوش‌بینانه‌ترین حالت او یک فردی است که تنها علاقه‌مند به کمونیسم در حرف است ولی در عمل لیبرالیسم، ایندوئوجوالیسم (فردگرایی) که انحلال‌طلبی و عدم تشکل‌پذیری را اشاعه داده و نهادینه می‌کند. این افراد زمانی که مبارزه به نقطه حساس و بحرانی خود در پیچ‌گاه مشخصی از مبارزه طبقاتی رسیده است در عقب جنبش توده‌ای راه افتاده و انگشت خود را به نشانه اینکه مخالف با پیشروی جنبش توده‌ای و تلاش پیگیر برای نهادینه کردن رهبری کمونیستی بر این جنبش است تکان می‌دهند، و با نق زدن‌های سفسطه‌آمیز از پیشروی جنبش جلوگیری می‌کنند. چنین افرادی با جا کردن خود در صفوف مبارزان کمونیست انقلابی کاری جز چوب لای چرخ مبارزه گذاشتن آنهم در

تقابل و مخالفت با اهداف این مبارزه که توسط شورای رهبری مرکزی تعیین گشته، نمی‌کنند.

**چرا سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان: مظهري برای پیشروی و گسست از تبدیل شدن به بقایای گذشته و در جا زدن جنبش کمونیستی است؟
پس مانده گذشته یا پیشتاز آینده؟**

در مورد سنتز نوین برخی از رفقا ممکن است بگویند «خود سنتز نوین هنوز ساخته و پرداخته و بسط کامل نشده، و به همین تعبیر هنوز نوپاست.» اما باید توجه کنیم خیلی از جوانب اساسی آن به طور شفاف تبیین و بیان شده است. جهت گیریش صحیح است. نوپاست و هنوز در سطح وسیع جنبش کمونیستی جا نیفتاده است ولی بر مبنای همان متدولوژی علمی که از طرف مارکس تبیین و ارائه شد، بنا گشته و سامان یافته است. و جوانب ناروشن آن در فرایند مبارزه طبقاتی و درگیر شدن در جنبش توده ای که واقعیت عینی (ضرورت) مسیر آنرا تعیین میکند مشخص و واضحتر خواهد شد. زیرا مسیر مبارزه طبقاتی از پیش تعیین نگشته است و از یک منطق جبرگرانه برخوردار نمی باشد. بنابراین آیا من و شما و در کل همه‌ی کمونیست‌های انقلابی می‌خواهیم به بسط و هر چه عمیق‌تر شدن همه‌جانبه آن کمک کنیم!؟

اگر انگلس، لنین و مائو نظریات و کشفیات درونی سرمایه‌داری و بدیل آن را (کمونیسم) توسط مارکس را تبلیغ، ترویج نمی‌کردند، در بسط و عمیق‌تر شدن آن تلاش نمی‌کردند و آن را در پراتیک روزمره برای تغییر جهان به کار نمی‌بردند، دو انقلاب کمونیستی در قرن بیستم اتفاق نمی‌افتاد و اساساً طبقه ما از تجربه انقلاب کمونیستی و جامعه سوسیالیستی شوروی و چین محروم بود.

ما همواره باید مانند یک کمونیست انقلابی برخورد کنیم، با متدولوژی و رویکرد علمی، با تکیه بر تئوری به‌عنوان راهنمای عمل و عامل دینامیک ایدئولوژی کمونیسم، به پیشروی جدی انقلاب کمونیستی یاری‌رسانیم.

نه اینکه در فلان بحث و جمع به خاطر اینکه دیگران ما را قبول داشته باشند با هر گفته‌ی ناصحیح و غیرعلمی که اساساً صحیح نیست احسن الله گفته، آن را تأیید و با آن سازش و دمسازی کنیم.

این صحیح نیست که یکجا لیبرال (همچون "چپ نوین" رفرمیسم) بشویم جای دیگر دمکرات و در میان رفقای کمونیست "کمونیست"!

اگر امری را قبول داریم و برایمان جاافتاده است پس باید آن را همواره تبلیغ کنیم... اگر جا نیفتاده است باید با متدولوژی علمی کشف حقیقت به آن دست‌یابیم... که البته اشتباه هم خواهیم کرد ولی مهم این است که با سلاح نقد کمونیسم انقلابی از اشتباهات خودمان جمع‌بندی کنیم و از آن گسست نماییم.

رفقا، نگارنده این مطلب خود را به لحاظ تئوریک در سطح مارکس، انگلس، لنین و یا مائو و باب آواکیان نمی‌داند... همه‌ی مارکسیست‌ها، بلشویک‌ها و مائوئیست‌های در زمان مارکس، لنین و مائو و تا هم‌اکنون نیز نه ماکس، نه لنین بودند و نه مائو و نه باب آواکیان... ولی همه کادرهای آن دو حزب به فرایند آن انقلاب کمک‌های فناپذیر حیاتی کردند و جان‌فشانی‌های زیادی برای پیشروی و پیروزی انقلاب کمونیستی نمودند. در غیر این صورت اگر آن‌ها نبودند و به مبلغین و مروجین آن تئوری‌ها تبدیل نمی‌شدند انقلابی نه در روسیه تزاری و نه در چین صورت نمی‌گرفت. نکته‌ی اساسی که باید در نظر گرفته شود این است که ما در کجای این جهان تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی می‌خواهیم قرار بگیریم و با چه رویکرد و جهت‌گیری به رهایی بشریت تحت ستم استثمار سراسر جهان خدمت کنیم.^۱

رفیق باب آواکیان به‌طور علمی و صحیح می‌گوید: "آنچه مردم فکر می‌کنند بخشی از واقعیت عینی است، اما واقعیت عینی توسط آنچه مردم فکر می‌کنند، تعیین نمی‌شود." با توجه به نقل‌قول ذکر شده و پیامدهای مرتبط با آن، روشن است که رویکردهای (روش‌های) متفاوتی برای ساختن یک جنبش برای انقلاب وجود دارد: یکی از آن‌ها با واقعیت عینی مطابقت دارد؛ و دیگر رویکردها با واقعیت عینی مطابقت ندارند؛ یکی از آن رویکردها با دگرگونی رادیکال جهان و ساختن انقلاب سروکار دارد، و رویکردهای دیگر جهان تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری جهانی را "همان‌طور که هست" به حال خود می‌گذارند و اساساً خواهان تغییر آن نیستند. برای روشن شدن این نکته به فرجام انقلاب ۱۳۵۷ ایران و اینکه شمار زیادی از مردم به زیر پرچم ارتجاعی خمینی رفتند و نظام جمهوری اسلامی را پذیرفتند، می‌توان اشاره کرد. و یا شمار زیادی از مردم مصر که در سال ۲۰۱۱ رژیم دیکتاتور آمریکایی حسنی مبارک را در تظاهرات و راهپیمایی‌های گسترده در یک قیام برحق سرنگون کردند، اما امپریالیسم آمریکا که منافعش بیش از حد به خطر افتاده بود روی ارتش مصر که همچنان دست‌نخورده و در رأس امور باقی مانده بود پس از یک عقب‌نشینی تاکتیکی حساب ویژه ای باز کرد. و با برکناری مبارک و روی کار آمدن دولت ارتجاعی بنیادگرای مذهبی محمد مرسی (از رهبران اخوان المسلمین) ظاهراً موافقت نمود. محمد مرسی در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ رئیس‌جمهور مصر شد. اما پس از موج جدیدی از نارضایتی‌ها و تظاهرات مردمی که از ژوئن ۲۰۱۳ شروع گشت و در رأس و جلوصحنه این تظاهرات محمد البرادى (و دیگر مهرهای بومی امپریالیسم) و حتی افرادی که سابقاً چپ بودند ولی با پشت کردن به کمونیسم رویکرد و راه رفرم و اصلاحات را تحت حاکمیت نظام جهانی سرمایه‌داری-امپریالیستی و ارتجاع داخلی برگزیدند قرار داشتند. میلیون‌ها نفر با تحصن و راهپیمایها در میدان تحریر خواهان برکناری محمد مرسی از قدرت و برگزاری انتخابات زودهنگام در مصر شدند، موافقین مرسی هم به تظاهرات در مخالفت با برکناری او به

خیابان‌ها آمدند. ناآرامی‌ها و اعتراضات هر دو طرف آن‌چنان گسترش یافت که ارتش مصر برای طرفین ضرب‌الاجل تعیین کرد و اعلام کرد که "اگر به اختلافات پایان داده نشود وارد عمل خواهد شد." آمریکا از طریق پایگاه قابل‌اعتماد و اتکایش یعنی ارتش مصر بعد از برکناری مبارک همواره مترصد فرصتی مناسب برای حفظ و ادامه منافع استراتژیکش در مصر بود. ماه‌ها قبل از این ناآرامی‌ها و مشخصاً بعد از برکناری حسنی مبارک در یک قیام توده‌ای، ارتش مصر برای پیشبرد برنامه و راهکاری از طرف دولت آمریکا دائماً در حال مذاکره و رایزنی بود و البرادی و دیگر مهره‌هایی که نقش اساسی را در این مذاکرات داشتند سرانجام میلیون‌ها نفر از مردم مخالف مرسی را برای دخالت ارتش در تائید حرکت ارتش آمریکایی مصر در موافقت با راهکار خود سوق داده و به خیابانها کشاندند. و سرانجام مرسی در ۳ ژوئیه ۲۰۱۳ با کودتای آمریکا و دست نشانده‌اش یعنی وزیر دفاع مصر ژنرال عبدالفتاح السیسی برکنار شد. بله این درست است که میلیون‌ها نفر در مصر به حرکت ارتش مصر که تحت رهبری راهکار امپریالیسم آمریکا بود آری گفتند و کودتای ارتش مصر را تائید کردند. اما چنین تأییدی از طرف میلیون‌ها نفر در مصر ناصحیح بود و با منافع اکثریت توده‌های تحت ستم و استثمار در تضاد آستی‌ناپذیر قرار داشت.

آری میلیون‌ها نفر از مردم حتی مردم ستمکش در تشخیص سُرّه از ناسُرّه (رویکرد علمی صحیح برای تغییر رادیکال جهان و یا رویکرد غیر علمی ناصحیح برای اینکه جهان به همان صورتی که هست باقی بماند) نیز می‌توانند اشتباه کنند، زیرا "واقعیت عینی توسط آنچه مردم فکر می‌کنند، تعیین نمی‌شود!" میلیون‌ها نفر از توده‌های تحت ستم و استثمار می‌توانند علیه منافع درازمدت خویش برای گام نهادن در مسیر رهایی قطعی اشتباه کرده و به ضرر خویش تصمیم بگیرند. و در این پیچ گاه تاریخی است که نقش هسته (رهبری) مستحکم با انعطاف‌پذیری زیاد کمونیستی جایگاه مشخص تاریخی و قاطعانه خویش را برای به سرانجام رساندن پیروزمندانه رهبری جنبش توده‌ای از طریق یک انقلاب با شرکت میلیون‌ها نفر برای ساختن جهانی رادیکال و نوین نشان می‌دهد.

در تحلیل نهایی نکته اساسی این است که تمامی فعالیت‌های کمونیست‌های انقلابی در خدمت ساختن یک جنبش برای انقلاب کمونیستی و بوجود آوردن یک جامعه نوین رادیکال سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا با اتکا به رویکرد و متدلوژی علمی باید استوار باشد که چنین امری بدون کسب قدرت سیاسی سرابی بیش نیست!

برهان عظیمی

۴ شهریور ۱۳۹۶ مطابق ۲۷ اوت ۲۰۱۷

منابع مرتبط برای درک بهتر این نوشته:

۱- «شیون اعمال زیادی که باید انجام شوند در آمده است.»
نوشته ای از برهان عظیمی - ۱۷ مرداد ۱۳۹۶ برابر با ۸ اوت ۲۰۱۷

همچنین به نوشته " نیاز کمونیست‌ها این است که کمونیست باشند"
از همین نویسنده که در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۹۶ برابر با ۱۲ اوت ۲۰۱۷ نوشته شده است رجوع کنید.